

فصل سبز رُستن

برگرفته از زندگی و خاطرات آمنه بهرامی نوا

به همراه اضافات و وقایع جدید

مهدی سجودی مقدم



سرشناسه

: سجودی مقدم، مهدی، ۱۳۴۰-

عنوان و نام پدیدآور

: فصل سیزدستن؛ برگرفته از زندگی و خاطرات آمنه بهرامی نوا.

مشخصات نشر

: تهران: مهراندیش، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری

: ۳۷۶ ص.؛ مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک

: 978-964-6799-19-6

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر.

یادداشت

: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی

است.

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۶۱۸۲۵



انتشارات مهراندیش

خیابان انقلاب، خیابان روانمهر، بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه، شماره ۳۶، طبقه اول

تلفن: ۵۶ ۵۳ ۹۵ ۶۶ (۰۲۱)

e-mail: mehrandish@gmail.com

www.ketab.ir/mehrandishbooks

www.mehrandishbooks.com

فصل سبز رُستَن (برگرفته از زندگی و خاطرات آمنه بهرامی نوا)، به همراه اضافات و وقایع جدید

نوشته: مهدی سجودی مقدم * تصاویر: شیرین بهرامی نوا * طرح روی جلد: اعظم مهدوی * نوبت چاپ: ۱۳۹۴

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی) * چاپ: صنوبر * شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شماره نشر: ۱۲۰ * شابک: ۹۶۴-۶۷۹۹-۱۹-۶-۹۷۸

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

هر گونه تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به صورت کامل و یا بخشی از آن، اعم از چاپ، فتوکپی،

فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و موجب پیگرد قانونی است

درباره کتاب

فصل سبز رستن، برگرفته از خاطرات آمنه بهرامی نواست، دختری قهرمان و به قول استاد حسین الهی قمشه‌ای رابعه ایران، که در آبان ماه ۱۳۸۳، قربانی اسیدپاشی گردید و پس از آن با تلاش و کوشش و حضور قدرتمند در جلسات دادگاه، موفق به گرفتن حکم قصاص جنایتکار اسیدپاش از محاکم قضایی ایران شد. آمنه، پس از آن، در زمان اجرای حکم قصاص، برخلاف تصور همگان و رسانه‌های عمومی داخلی و خارجی، صحنه شکوهمندی از تعالی و شکوه انسان خردگرای عصر حاضر را به نمایش گذاشت و در تلاطمی تاریخی، از قصاص مجرم صرف نظر کرد، او را بخشید و برگ زرینی به تاریخ درخشان انسان و انسانیت اضافه نمود. در این کتاب، خلاصه‌ای از زندگی آمنه بهرامی نوا از تولد تا دوران تحصیل دانشگاهی، حادثه اسیدپاشی، درمان، اقامت در اسپانیا، حضور فعال در فضای رسانه‌ای و همچنین فعالیت‌های فرهنگی با زبانی داستان‌گونه شرح داده شده است.

درباره نویسنده

مهدی سجودی مقدم، در سال ۱۳۹۱ کتاب کامل زندگی و خاطرات آمنه بهرامی نوا را با عنوان «چشم در برابر چشم» در حدود هزار صفحه، به رشته تحریر درآورد. تاکنون ترجمه برخی رمان‌های کلاسیک و معاصر و کتاب‌هایی در موضوعات عمومی از او منتشر شده است.

فهرست مطالب

- مقدمه نویسنده ۱۱
- مقدمه ناشر ۱۵

بخش اول

- فصل یکم: تولد و کودکی، بیماری پدر و جدایی از مادر ۱۹
- فصل دوم: سال های جنگ، برگشت به همدان، و زندگی با مادر، آشتی و عقد مجدد پدر و مادر و برگشت به تهران، شدت گرفتن بیماری پدر و ۲۷
- فصل سوم: دوره راهنمایی، مسابقه علمی مدرسه، آشنایی با امیر ۴۱
- فصل چهارم: تغییر رشته از گرافیک به الکترونیک، برگشت خانواده به ۵۳
- فصل پنجم: استخدام در شرکت مهندسی پزشکی سازگان گستر ۵۹

بخش دوم

- فصل ششم: قبولی در دانشگاه ۶۳
- فصل هفتم: تحصیل در دانشگاه ۶۷
- فصل هشتم: فارغ التحصیلی از دانشگاه، تغییر محل کار ۷۱
- فصل نهم: رد کردن خواستگاری مادر مجید موحدی ۷۷
- فصل دهم: دیدار با امیر، سماجت ها و مزاحمت های مجید موحدی ۸۳

بخش سوم

- فصل یازدهم: اسیدپاشی ۹۳

- فصل دوازدهم: بیمارستان لبافی نژاد و کلینیک حکیمیه، مرخص شدن از بیمارستان ۱۰۱
- فصل سیزدهم: موافقت نکردن با تخلیه چشم چپ، سفر مشهد و زیارت امام رضا ۱۰۷
- فصل چهاردهم: اعزام به اسپانیا ۱۱۳

بخش چهارم

- فصل پانزدهم: ورود به بارسلون و مراجعه به کلینیک باراکر برای شروع درمان ۱۲۱
- فصل شانزدهم: شروع مداوا در کلینیک ایمو، نخستین پیوند قرنیه و ۱۲۵
- فصل هفدهم: کمک مالی رئیس جمهور، جابه‌جا شدن از هستال آلوگارو ۱۳۵
- فصل هجدهم: بیرون آمدن به تنهایی، جراحی پلک ۱۴۱
- فصل نوزدهم: بازکردن حساب مستقل بانکی، دومین پیوند قرنیه ۱۴۷
- فصل بیستم: عمل جلد پلک در بای دی برون، زندگی به تنهایی ۱۵۳

بخش پنجم

- فصل بیست و یکم: تماس با سفیر ایران، اعتراض به شرایط موجود، نامه به ۱۶۱
- فصل بیست و دوم: دوره تنها زندگی کردن، دیدار با سفیر ایران ۱۶۷
- فصل بیست و سوم: خبر ناصحیح کمک‌های بزرگ ریاست جمهوری، گرفتن اقامت یکساله و تماس با ممدکاری، بی‌پولی و مشکلات معاد زندگی ۱۷۳
- فصل بیست و چهارم: عفونت شدید چشم و عمل در ۱۷۹
- فصل بیست و پنجم: حوادث غیر مترقبه و برق‌گرفتگی، روحیه امید و ۱۸۵
- فصل بیست و ششم: تماس با دادگاه و ۱۹۵

بخش ششم

- فصل بیست و هفتم: پیگیری دومین پرداخت ریاست جمهوری، عفونت شبکیه چشم، در تکاپوی تأمین هزینه عمل ۲۰۱
- فصل بیست و هشتم: عمل شبکیه و قرنیه در بیمارستان دولتی بای دی برون، ۲۰۷
- فصل بیست و نهم: انتقال به خوابگاه دانشجویی، آماده شدن برای بازکردن چشم چپ که از بعد از حادثه بسته شده بود ۲۱۳
- فصل سی‌ام: عمل ناموفق روی چشم چپ، دکتر امیر صبوری ۲۲۵
- فصل سی و یکم: شروع جراحی‌های صورت ۲۲۹
- فصل سی و دوم: شرایط بسیار سخت بعد از جراحی صورت و بهبودی تدریجی ۲۳۵

۲۳۷	فصل سی و سوم: عصای سفید، آمدن دکتر صبوری به بارسلون
۲۴۱	فصل سی و چهارم: کارت اقامت دو ساله، فشار برای ترک کردن خوابگاه
۲۳۵	فصل سی و پنجم: بیرون آمدن از خوابگاه دانشجویی و رفتن به هستال موتانر
۲۵۳	فصل سی و ششم: زندگی در هستال موتانر

بخش هفتم

۲۵۹	فصل سی و هفتم: کمپ لند، خانه آوارگان خیابانی
۲۶۳	فصل سی و هشتم: فلواراز کمپ لند، خانه ماریا روساس، عفونت چشم راست و ...
۲۷۱	فصل سی و نهم: گذاشتن پروتز برای چشم راست، برگشتن به ایران و ...
۲۷۷	فصل چهلم: جلسه دادگاه، صدور رأی اولیه قصاص
۲۸۵	فصل چهل و یکم: برگشت به بارسلون، روزنامه‌ها و خبرنگاران
۲۸۹	فصل چهل و دوم: جلسه نهایی دادگاه، مراجعت به ایران

بخش هشتم

۲۹۷	فصل چهل و سوم: سومین جلسه دادگاه، صدور حکم قصاص
۳۰۵	فصل چهل و چهارم: استقبال رسانه‌ها و مردم از نتیجه دادگاه
۳۰۷	فصل چهل و پنجم: شرکت در برنامه‌های تلویزیونی مختلف و ...
۳۱۱	فصل چهل و ششم: ادامه مصاحبه‌ها و گزارش‌های رسانه‌ها، تردید در ...
۳۱۷	فصل چهل و هفتم: آمادگی دادگاه برای اجرای قصاص، سفر مرگوش‌ساز

بخش نهم

۳۲۵	فصل چهل و هشتم: سفر به ایران و پیگیری اجرای حکم قصاص
۳۲۷	فصل چهل و نهم: موکول شدن اجرای حکم قصاص به آینده
۳۳۱	فصل پنجاهم: یک قدم تا قصاص
۳۳۵	فصل پنجاه و یکم: تعیین روز اجرای حکم قصاص، به تعویق افتادن اجرای حکم
۳۴۳	فصل پنجاه و دوم: و سرانجام روزی که بسیار انتظارش را کشیدم ...
۳۴۹	فصل پنجاه و سوم: اجرای حکم قصاص

بخش دهم

۳۶۷	فصل پنجاه و چهارم: فصل سبزستن
-----	-------------------------------

با تو سخنان بی‌زبان خواهم گفت
از جمله گوش‌ها نهان خواهم گفت
جز گوش تو نشنود حدیث من کس
هرچند میان مردمان خواهم گفت
ملای رومی

مقدمه نویسنده^۱

اردیبهشت ماه سال نود بود که برای اولین بار آینه را دیدم. با پدرش و برادرش فرهاد که هنوز هیچ‌کدامشان را نمی‌شناختم.

نمی‌دانم حرف می‌زد و می‌خندید و یا اینکه می‌خندید و حرف می‌زد. من بیشتر نگاهش می‌کردم و دلم می‌خواست در همان دقائق اول با آنچه که فکر می‌کند خودمانی شوم و از آن همه غریبگی و بیگانگی فاصله بگیرم. کار آسانی نبود، اما صمیمیت، سرزندگی و شادابی آینه و عطف و حضورش این کار را برایم آسان کرد. شگفتا، حتی دردها و غصه‌ها را هم با خنده بازگو می‌کرد و تو را و می‌داشت در همه چیزهایی که یاد گرفته‌ای، جدید نظر کنی. آموزگاری بود که آرام و صبور می‌خواست درس‌هایش را بگوید و تو بدانی که باید سکوت کنی و به آنچه که او بهتر از بسیاری فرا گرفته، گوش دل بسیاری.

امید و آرزو مثل آبشار بلندی، بی‌انقطاع، از فکر زلال و بی‌آلایشش سرزیر بود. عینک مشکی بر چشم داشت اما از عصای سفید خبری نبود. ترجیح می‌داد پستی و بلندی‌های زندگی را لمس کند، حتی به بهای افتادن و جراحت برداشتن... اما می‌دانست که پس از آن بلند خواهد شد، با چشمی بیناتر و قدم‌هایی استوارتر.

بعد از اولین دیداری که با او داشتم و دیدارهای مکرر بعد، همیشه از خودم می‌پرسیدم چه گوهری در صدف وجود آینه نهفته است که انسان را ترغیب می‌کند تا آهسته و پاورچین به کناره‌های ساحل زندگیش نزدیک شود و در تملوچ دلربای اندیشه و عاطفه، به طلوع خورشیدهای سخاوت و مردانگی چشم بدوزد؟ بسیار اوقات که غرقه روایتش می‌شدم و کوچه‌های خاطراتش را با کمند کلمات سیر می‌کردم، دلم می‌خواست به زبان خودش، با همان

۱. به نقل از: کتاب چشم در برابر چشم، مقدمه نویسنده کتاب، مهدی سجودی مقدم.

خنده‌های همیشگی که گاه قامت ادراکم را می‌شکست، از پس فرسنگ‌ها فاصله، برایم از گذشته‌ها بگوید. و از تلخی‌ها، نامهربانی‌ها، امیدها و آرزوها... و او می‌گفت... و من، در وسعت پاکی و بیداری او عطر صبور زندگی را می‌فهمیدم و اشتیاق تمام‌نشدنی قدم برداشتن و راه‌های ناهموار را پیمودن.

هیچ وقت نشد که در مقابلش قرار بگیرم و با او صحبت کنم و احساس کنم «آمنه» نایب‌است و چشم‌هایش مرا و دنیای پیرامون ما را، آن چنان‌که هست نمی‌بیند. در پشت آن چشم‌هایی که آنک در یک کسوف سنگدل تاریک شده بودند، هزار چشم بی‌نا و جستجوگر می‌درخشید و اختران مهر و مهربانی را رصد می‌کرد.

آمنه، با چشم و یادون چشم، همان ایران دخت فرزانه و شاد و باسقاوت و دل‌ور است که پامردی کرد و صبوری و دندان ایستادگی بر جگر رنج و تحمل و مشقت گذاشت و به اندیشه‌ها، احساسات، آرزوها و آرمان‌هایش وفادار ماند و کیست که نداند تاریخ، دل به آنها دارد که به اندیشه‌ها و آرمان‌هایشان پایبند و قرار است که تاریخ نیز به آنها پایبند بماند و نام نیک انسان‌ها و ملت‌های قهرمان و ایستاده را هرگز از یاد نبرد...!

جایی گفته بود حتی اگر امکانش بود که به هفت سال پیش و دوران سلامت قبل از حادثه برگردم، باز هم دلم نمی‌خواست به آن زمان برگردم. من این آمنه بهرامی‌نوا را دوست دارم. همین آمنه که نابینا شده است اما دلش لبریز از امید و آرزوست و به قله‌های بلند موفقیت چشم دوخته است.

آمنه ثابت کرد که در برابر سنگدلی و بی‌آزمی و نفرت‌پراکنی و خودخواهی و کین‌توزی، هنوز می‌توان از مهربانی، شرافت و احترام به زندگی، دیگرخواهی و بزرگ‌منشی هم سراغ گرفت و زیبایی را در اوج آن به تمنا نشست. آنچه آمنه از خود نشان داد، حکایت‌گر آن است که جان زیبا و شکوهمند را هیچ عاملی جز نفرت و نابردباری و خشونت نمی‌تواند زشت کند و یا زشت بنمایاند.^۱

آماده‌سازی کتاب، البته با سختی‌ها و مشکلاتی نیز همراه بوده است. پیاده کردن بازگویی‌های آمنه، به شکل دقیق و کلمه به کلمه از حدود ۷۵ ساعت لوح فشرده توسط همسر عزیزم خانم زهره ایازخو و هم چنین خانم مریم گودرزی انجام گرفت که بلافاصله کار بازتویسی و تبدیل آنها به متون قابل انتشار را آغاز کردم. با یاری خدا و تلاش فشرده که حتی در تعطیلات و سفرها نیز تعطیل نمی‌شد و کارمایه اصلی آن نه یک تکلیف کاری، که علاقه و احترام صادقانه به

۱. از پیام سید محمد خاتمی بعد از بخشش آمنه و صرف نظر کردن از اجرای قصاص.

آمنه عزیز بوده است، یک سال بعد نخستین نمونه کتاب آماده حروفچینی گردید. در این مدت از همراهی های آمنه که برای ادامه معالجات پزشکی و چند عمل جراحی در اسپانیا بسر می برد، و تماس های وقت و بی وقت تلفنی، فراوان سود بردم و هم چنین کمک های خواهران آمنه، شیرین و شادی بهرامی نوا که از طریق ای-میل و تماس تلفنی مرا از خاطرات، اطلاعات و دانسته هایشان بهره مند کردند.

در همین جا لازم است از همفکری های دوست عزیزم محمود رضا بهمن پور، مدیر خلاق و خوش ذوق نشر نظر و دقت و حسن نظرایشان در همه مراحل کار تشکر و قدردانی کنم. هم چنین از دوست گرامی آقای امید سید کاظمی (حروفچینی هما) که در کار خود از تواناترین افرادی هستند که تاکنون برخورد کرده ام و با حوصله، سرعت، دقت، سلیقه و علاقه قابل تحسین، کتاب را به شکلی آراسته و زیبا حروفچینی کرده اند، تشکر می نمایم.

سعی بنده در این مدت این بوده است که با قرار گرفتن در فضای خاطرات بازگوشده و شرایط روحی و عاطفی آنها، حتی المقدور همه وقایع را شرح داده، به این ترتیب همان طور که خود آمنه، تأکید داشت، کتاب مشروح و کاملی از خاطراتش را آماده کنم که به جز انتشار در داخل ایران، برای ترجمه به سایر زبان ها و چاپ در کشورهای دیگر و قبل از همه اسپانیا، مورد استفاده قرار بگیرد. لازم به ذکر است که اسامی بعضی از افراد و شخصیت های کتاب برای دوری کردن از هرگونه سوء برداشت، تغییر یافته است.

کاستی ها و نقایص فراوان در طول کتاب وجود دارد اما دیده اغماض و امعان نظر خوانندگان گرامی، از تشویش خاطر می کاهد و امید به راهنمایی ها و روشنگری ها را می افزاید. باشد که مقبول اهل نظر افتد.

سزاوار است که از آمنه، بسیار نوشته شود و صاحبان توانای قلم، به کلماتی زیبا و دلنشین، حرف او، زندگی او، رنج ها و سختی ها، اراده و پشتکار، خوبی، بزرگواری، گذشت و بخشش او را بستانند. آمنه روی در روی تاریخ دارد و دختران بزرگ این سرزمین و مادران و پدران و همه فرزندان که میراث دار ایران عزیز خواهند بود ...

و کسی چه می داندست

که ریزش سحرانگیز مهتاب

چه رازهای مگوب با حریر شب دارد؟

و جنب و جوش رودهای غلغله زن،

چه قول و قرارها با دریا ...

و دست های اراده و خواستن،

چه قصه‌های بزرگ با توانستن ...
و چشم‌های بسته آمنه،
چه ره‌گشایی‌ها،
غمزه‌سازی‌ها،
اخم و مهربانی‌ها،
به حیرت چشم‌های زندگی دارد؟
بینایی،

نه تصویر عالم و آدم است که دانه‌های نور بر دوش می‌گیرند،
و بر شبکه دیدن، می‌نشانند ...
در آشیان نگاهش،
موج می‌زند بیداری،
و کوچ پرندگان سپیده‌بال سعادت و خوشبختی،
به سرزمینی همه نور، همه دانش ...
لبالب از شکوفه‌های خندان زمین.
و چشم‌هایی که،
دوست دارند دیدن را ...

مقدمه ناشر

کتاب «چشم در برابر چشم، زندگی و خاطرات آمنه بهرامی‌نوا» در آبان‌ماه سال ۱۳۹۱ به شکل آراسته‌ای در حدود هزار صفحه منتشر شد و طی مراسم باشکوهی با حضور جمع فراوانی از اهالی ادب و هنر و همچنین بسیاری از علاقه‌مندان در خانه هنرمندان رومانی و معرفی گردید. چاپ‌های دوم و سوم کتاب نیز در سال ۱۳۹۳ منتشر شد.

یکی از دلایل انتشار کتاب در حجم زیاد و ذکر مشروح جزئیات زندگی آمنه و خاطرات او این بود که در ترجمه به زبان‌های مختلف دنیا و همچنین ساخت فیلم سینمایی از زندگی او، به عنوان یک مرجع قابل استناد، مورد استفاده قرار بگیرد.

از همان ابتدای انتشار کتاب، درخواست‌های زیادی در خصوص تهیه کتاب خلاصه‌تری از زندگی ایشان به دستمان می‌رسید. هرچند انجام این خواسته کمی به درازا کشید، اما موجب خوشحالی است که امروز این کار صورت پذیرفته، علاقه‌مندان می‌توانند کتاب «فصل سبز رستن» را که خلاصه کتاب اصلی خاطرات ایشان است، مورد مطالعه قرار دهند.

ناشر